

پرونده دوم، مطلب اول

بنگاه‌های کوچک و متوسط و مشکلات تأمین مالی



محسن جلالپور
فعال اقتصادی

بنگاه‌های کوچک و متوسط و مشکلات مالی

باسابقه، بنگاه‌هایی هستند که دو تا سه نسل فعالیت کرده‌اند و سابقه ۱۰۰ تا ۱۵۰ ساله دارند، اما در ایران به دلیل بروز و رسوب برخی پارامترها در اقتصاد در طی دهه‌های گذشته، نمی‌توان نسبت به پایدار و ماندنی بودن بنگاه‌های ساخته‌شده اطمینان داشت. از نظر اینجانب این پارامترها در قالب سه گروه (۱) اقتصادی، (۲) فرهنگی و اجتماعی و (۳) علمی دسته‌بندی می‌شوند.

ساختار اقتصادی غیر شفاف، مهم‌ترین مانع رشد بنگاه‌ها
وجود یارانه‌ها، شفاف و مساعد نبودن فضای کسب‌وکار و عدم اطلاع از جریان در حال وقوع، باعث شده فعالان اقتصادی نتوانند روندهای آتی را پیش‌بینی کرده و تصمیم‌های درازمدت و برنامه‌ریزی‌شده را اتخاذ نمایند. غیرقابل پیش‌بینی بودن

در ابتدا بایستی دانست که مشکل بنگاه‌های کوچک و متوسط فراتر از تأمین مالی است. از آنجاکه اولین حلقه از مشکلات در مسائل مالی نمود پیدا کرده این امر پیش از بقیه مسائل که بسیار مهم‌تر هم هستند خود را نشان می‌دهد. بنابراین، باید یک پله قبل از آن را ببینیم. هرچند تأمین مالی در بنگاه‌ها، مسئله جدی است، اما تمام مسئله نیست؛ و اگر تمام مسئله دیده نشود، برطرف کردن این مشکل و تأمین مالی نه‌تنها کافی نیست؛ بلکه ممکن است خود باعث عمیق‌تر شدن مشکل شود. مسئله اساسی که درباره تولید وجود دارد، این است که تولید و بنگاه‌های تولیدی در کشور ما به چند دلیل رقابتی نیستند. در دنیا به بنگاهی بنگاه ماندگار می‌گویند که حداقل ۱۳ سال فعالیت مفید داشته باشد و بنگاه‌های با سن کم‌تر از ۱۳ سال را بنگاه‌های در حال احداث یا بنگاه‌های جوان می‌نامند. بنگاه‌های

درجه چند نگاه می‌شود. این نوع فرهنگ و نگاه غیر واقع‌گرایانه است که حرفه‌هایی چون قالی‌بافی کرمان را حرفه‌ای کم‌اهمیت نشان می‌دهد، درحالی‌که باید با یک قالی‌باف، به‌عنوان یک هنرمند برخورد شود و به کار وی ارج نهاد.

در فضای امروز کشور عملاً شانه خالی کردن از زیر کار و مسئولیت، نوعی زرنگی محسوب می‌شود، درحالی‌که در فضایی که فرهنگ پرکاری پررنگ باشد باید عکس این موضوع روی دهد. به‌طور مثال در سیستم آموزش مدارس ژاپن، دانش‌آموزان در کنار شرکت در کلاس‌های درسی و کلاس‌های جانبی از جمله هنرهای دستی، پس از پایان ساعت مدرسه مسئول نظافت مدرسه هستند و حفظ و نگهداری و نظافت مدرسه به عهده خودشان می‌باشد. نکته جالب و قابل تأمل این‌که در مدارس ژاپن به دانش‌آموزانی که خیلی خوب کار می‌کنند، به‌عنوان جایزه و مشوق، تکلیف بیش‌تر داده می‌شود و اگر کسی تکلیف بیش‌تر داشته باشد، نشانگر این است که او فردی فعال، پُرکار، باهوش و درس‌خوان است و ارج‌و‌قرب بیشتری دارد. این نوع نگاه باعث شده دانش‌آموزان از کار بیش‌تر استقبال کنند. این در حالی است که در ایران دانش‌آموزانی که نمره خوب بگیرند، به‌عنوان تشویق تکلیف کم‌تری می‌نویسند و یا از شرکت در یک کلاس معاف می‌شوند.

آموزش در سنین پایین یکی از مهم‌ترین و ریشه‌ای‌ترین دلایلی است که باعث شده در حال حاضر فرهنگ عمومی با کار و تلاش هم‌راستایی کم‌تری داشته باشند. به‌عنوان مثال؛ یک کودک از زمانی که شروع به درک و فهم پیرامون خود می‌کند تا دورانی که به سن نوجوانی و جوانی می‌رسد، همواره در مطبوعات و رسانه‌ها، تبلیغ سپرده‌گذاری بانک‌ها، سود بسیار عالی و معاف بودن این سودها از مالیات را می‌بیند و می‌شنود. بنابراین عبارت «معاف از مالیات» به‌عنوان یک مطلب بسیار مهم و بسیار مطلوب در ذهن وی نقش می‌بندد؛ درحالی‌که در دنیای امروز این‌چنین مواردی را به ذهن کودکان القا نمی‌کنند.

معضل دیگر این‌که در نظام آموزش و پرورش در طول ۱۲ سال آموزش فرزندان، هیچ سرفصل آموزشی برای آشنایی و آموزش مسائل اقتصادی به دانش‌آموزان تعبیه نشده است، موضوعات بسیار مهمی که در تمام عمر مبتلا به آن هستند.

شاهد دیگر این مدعا فرهنگی است که در بانک‌های ما حاکم است. در سیستم بانکی متأسفانه فضای غیرواقعی وجود دارد، زیرا اعتبار، ارزش و شرایطی که برای سپرده‌گذار قائل هستند، بسیار بیش‌تر از فعال اقتصادی و گیرنده تسهیلات است؛ در

عوامل مؤثر در اقتصاد بستر مناسب برای سرمایه‌گذاری و ایجاد بنگاه‌های پایدار را فراهم نمی‌آورد. فرض بفرمایید چنانچه فعال اقتصادی در دهه ۶۰ یا ۷۰ در ایران در زمینه‌هایی که انرژی برای سرمایه‌گذاری کرده باشد، پس از دهه ۸۰ و اجرای طرح هدفمندی یارانه‌ها و تغییر قیمت انرژی بر اساس محاسبه درصدی از فوب بندرعباس، سرمایه‌گذاری انجام‌شده با قیمت‌های جدید انرژی، به میزان زیادی معنای خود را از دست می‌دهد و توجیه‌پذیر نیست. حال اگر در دهه ۸۰ سرمایه‌گذار با این اطمینان در ایران سرمایه‌گذاری می‌کرد که مصوبات مجلس در بخش هدفمندی یارانه‌ها عیناً اجرا شود، امروز این سرمایه‌گذاری رقابتی نبود؛ زیرا اجرای طرح هدفمندی یارانه‌ها به‌کلی متفاوت با مصوبات آن در مجلس بود. بنابراین، مجموعه آیت‌های فراوانی از این قبیل که بر عدم شفافیت دامن می‌زنند، باعث شده امکان برنامه‌ریزی درازمدت از بنگاه‌ها سلب شود، زیرا تغییرات، تصمیم‌ها و اتفاقاتی که عمدتاً سلیقه‌ای، غیر کارشناسی، کوتاه‌مدت، خلق‌الساعه و موقت هستند، عملاً برنامه‌ریزی‌ها را تحت‌الشعاع قرار می‌دهند.

اگر دهه اول تا چهارم انقلاب بررسی شود؛ در دهه اول نگاه سوسیالیستی و بسیار بسته بر اقتصاد حاکم بود و اقتصاد کشور کاملاً دولتی بود؛ که البته شاید شرایط جنگ اقتصاد بسته، کوپنی و دولتی ایجاب می‌کرد. در دهه دوم آقای هاشمی رفسنجانی به‌عنوان سردار سازندگی، پیش‌ران توسعه اقتصادی کشور شد و اقتصاد آزاد را بنا گذاشت. در دهه سوم، اقتصاد بدون برنامه و استراتژی، بر اساس تصمیمات آنی و کوتاه‌مدت مدیریت شد. اکنون در دهه چهارم، تغییر مسیر بارزی نسبت به گذشته را شاهد هستیم. همه شواهد بیانگر این است که در کشور استراتژی، راهبرد و برنامه‌ریزی بلندمدت وجود ندارد؛ بنابراین، یکی از منابع اصلی که مشکلات فراوانی را برای بنگاه‌های کشور ایجاد کرده است، عدم شفافیت در اقتصاد است، آنچه از آن به‌عنوان سیاست‌های کوتاه‌مدت، سلیقه‌ای، یارانه‌ای، تحمیلی، اجباری و غیره در اقتصاد نام می‌بریم.

هم‌راستا نبودن ساختار فرهنگی با رشد و توسعه اقتصادی

در دهه‌های اخیر، متأسفانه، فرهنگ عمومی به سمت کار و تولید حرکت نکرده است، ضمن اینکه در فرهنگ انجام کار نیز آفت‌های جدی نفوذ کرده است، به‌عنوان مثال، در فرهنگ نسل امروز، پرکاری عیب تلقی می‌شود و به کارهای تولیدی مهمی که بسیار مولد و برای کشور ثروت آفرین هستند، به‌عنوان کارهای



حالی که هزینه بانک و سود سپرده‌گذار را جامعه فعالان اقتصادی فراهم می‌کند و نه سپرده‌گذاران.

بنابراین، به‌طور کلی فضای کشور، فضای مناسبی برای تشویق تولید و مولد بودن نیست، اگر یک مقایسه بین یک فعال اقتصادی که یک میلیارد تومان صرف کار اقتصادی می‌کند، با فرد دیگری که همین میزان را در بانک سپرده‌گذاری می‌کند؛ صورت گیرد، می‌بینیم که فردی که سپرده‌گذاری کرده، بدون پرداخت مالیات، بدون اینکه نه به اداره کار رفته و گرفتار تأمین اجتماعی شده و نه مشکلات متعدد کاری داشته، ۲۴۰ میلیون تومان دریافت کرده؛ حال آنکه سرمایه‌گذار بایستی برای حل و فصل مشکلات پیش روی سرمایه‌گذاری کفش آهنی بپوشد که این موضوع بدون شک، پشیمانی و غبطه او را به دنبال خواهد داشت.

از طرف دیگر، از آنجایی که امکان تولید و رقابت با شفاف از بین رفته؛ و جامعه به سمت سوسی فضایی رفاه‌طلبانه، واسطه‌گری و استفاده و بهره‌برداری از ثروت‌های بین نسلی از جمله نفت سوق پیدا کرده، نوآوری، خلاقیت و بهره‌وری فراموش شده است. در حالی که امروز در دنیا از یک بشکه نفت، به‌طور متوسط ۱۹۰۰ دلار و در برخی کشورها تا ۳۶۰۰ دلار تولید اتفاق می‌افتد، اما این رقم در ایران کم‌تر از ۲۵۰ دلار است، یعنی بهره‌وری، کارایی و نتیجه‌گرایی بسیار پایین است.

نگاه جمعی نامناسب به مقوله کار و رونق اقتصادی

با نگاه به تاریخ ایران درمی‌یابیم که در سال‌های قبل از قرن چهاردهم، ایرانیان باعلاقه، انگیزه و رشادت کار می‌کردند، تلاش‌گر بودند، رزق خودشان را درمی‌آوردند و خراج کشور را نیز می‌پرداختند تا کشور اداره شود. در آن دوران نفت و معدانی نبوده و همه دارایی کشور، از طریق خراج تأمین می‌شده؛ ضمن این‌که مردم مسلمان ایران، خمس و زکات خود را نیز پرداخت می‌کردند. اما در این دوران متأسفانه مطالبه از دولت و از حاکمیت برای امور زندگی در بین مردم عادت شده است و تا اندازه زیادی، غیرت جمعی نیز متأثر شده و تغییر پیدا کرده است. چراکه کشوری که با همین خراج مرزهای آن کاملاً کنترل و حفاظت می‌شده، و کار زیادی در آن انجام می‌شده، به سمتی رفته که همه انتظار فروش و گرفتن سهم خود از منابع نفتی و زیرزمینی را دارند.

متأسفانه در سال‌های بعد از انقلاب، صداوسیما و دیگر رسانه‌ها نیز به این موضوع دامن زده‌اند؛ هر فیلمی که از صداوسیما پخش می‌شود، به‌گونه‌ای وانمود می‌کند که افراد خالی ثروت زالوصفتان و یا جنایت‌کارانی هستند که عده‌ای را از بین می‌برند و عرصه را بر مردم عادی تنگ می‌کنند. در حالی که این‌گونه نیست، چراکه دین اسلام نیز خلق ثروت را عبادت دانسته و به ما می‌آموزد که کاری بهتر و بالاتر از اشتغال‌زایی نیست.

اکنون، متأسفانه بخش زیادی از ما دنبال منابع و درآمدهای بدون کار، بدون رنج و زندگی مرفه و بدون تلاش هستیم، اما مردم همه کشورهایی که پیشرفت کردند، با تمام توان، کار کردند؛ بنابراین، این موضوع از بُعد اجتماعی نیز، بسیار جای کار دارد؛ ضمن این‌که حل معضلات اجتماعی آن، باید از بالا و از حاکمیت و با آموزش توسط رسانه‌ها و اعمال تشویق و تنبیه‌هایی شروع شود.

دولت و حاکمیت در این رابطه خوب اقدام نکرده است، به‌عنوان نمونه، مبنای تشویق، مبنای غلطی است؛ چراکه همیشه افرادی را که کوتاهی کرده‌اند بخشیده‌اند و این نگاه القا

در سیستم بانکی متأسفانه فضای غیر واقعی وجود دارد، زیرا اعتبار، ارزش و شرايطی که برای سپرده‌گذار قائل هستند، بسیار بیش‌تر از فعال اقتصادی و گیرنده تسهیلات است، در حالی که هزینه بانک و سود سپرده‌گذار را جامعه فعالان اقتصادی فراهم می‌کند و نه سپرده‌گذاران.

شده است که همیشه افراد خطاکار و متخلف بخشیده خواهند شد و به آن‌ها نگاه ویژه می‌شود؛ مثلاً از جمله تشویق‌ها این بوده که افرادی که جریمه و معوقات بانکی داشتند، بخشیده شدند، افرادی که معوقات بانکی داشتند، استمهال شدند، افرادی که به سازمان امور مالیاتی یا تأمین اجتماعی بدهی تأخیر داشتند، بخشیده شدند، افرادی که کالاهای آن‌ها در گمرکات کشور دپو شده و هزینه فراوانی هم به گمرکات برای نگهداری پرداخت کردند، بخشیده شدند، اما هیچ‌وقت افرادی که به‌موقع اقساط تسهیلات، مالیات و بیمه تأمین اجتماعی خود را پرداخته‌اند، تشویق نشده‌اند! بنابراین، سیستم موجب شده کار درست، سالم، به‌موقع و منظم را کم‌تر شاهد باشیم.

در نتیجه، باید تغییر و تحول اساسی در اقتصاد کشور ایجاد شود با این مبنا که یک فضای سالم رقابتی حاکم شود؛ یعنی تعاریف درستی از موضوعات ارائه شود، به‌گونه‌ای که جامعه بپذیرد، هزینه هر خدمتی باید پرداخت شود و بابت هر تلاش، حضور و هر خلق ثروتی نیز نتیجه آن را ببینند.

به نمونه دیگری اشاره کنم، مردم در شهرها هزینه‌ای بابت شهرنشینی پرداخت نمی‌کنند و از نظر پرداخت هزینه، بین فردی که در شهر ساکن است با کسی که در روستا زندگی می‌کند، تفاوتی وجود ندارد. فردی که در شهری مثل تهران با آن میزان از امکانات و هزینه کرد برای ساخت اتوبان‌ها و مجموعه‌های رفاهی و امکانات فراوان، زندگی می‌کند، باید هزینه زندگی در این شهر را بپردازد؛ شارژ ماهانه آپارتمانی که استخر، سونا، جکوزی و همه امکانات لازم را داشته باشد، چند برابر آپارتمانی است که فقط یک پارکینگ دارد؛ درحالی‌که در هیچ جای کشور، حتی هزینه جمع کردن زباله‌ها را به شهرداری پرداخت نمی‌شود، چه رسد به پرداخت هزینه خدمات متنوع شهری! اگر هزینه زندگی در تهران، به نرخ واقعی محاسبه شود، تعداد زیادی از جمعیت تهران کم و مسئله ترافیک، آلودگی و بسیاری از مشکلات اجتماعی مرتفع می‌شوند، علاوه بر این، دیگر استان‌ها و شهرستان‌ها نیز آباد می‌شوند.

کار کارشناسی

حال در چنین فضایی، در طی سالیان گذشته، بنگاه‌هایی ایجاد شده‌اند که عمدتاً در شرایط خاص و یا با نگاه خاصی بوده‌اند؛ به‌طور مثال فردی مبلغی برای پایه‌گذاری یک بنگاه اقتصادی (مثلاً ۱۰ تا ۲۰ درصد) داشته و مابقی مبلغ را با گرفتن شریک و عمدتاً مراجعه به بانک‌ها، تأمین و بنگاهی را پایه‌گذاری کرده، اما از آن‌جهت که اولاً در فضای کشور شفافیت وجود نداشته و دوم این‌که شرایط کشور، شرایط کار کارشناسی، علمی و مطالعه شده نبوده، منابع را در مسیر درستی به کار نبرده و عملاً شرایطی ایجاد شده که در یک صنعت، کثرت جدی در ایجاد بنگاه‌های متعدد می‌بینیم و صنعت دیگر کاملاً نادیده گرفته شده است. به‌عنوان مثال، در سال ۸۱ حدود پنجاه میلیون تن سیمان در کشور نیاز بود که ۳۵ میلیون تن تولید می‌شد، از آنجایی‌که سیمان کالای سنگینی است و حمل آن گران است، امکان واردات آن وجود ندارد؛ بنابراین، در آن سال بنا به پیشنهاد مجلس که البته نماینده کرمان این پیشنهاد را از سوی اتاق به مجلس برد، مصوب شد که فضای انگیزشی برای تولید سیمان ایجاد شود، این موضوع از طریق اعطای تسهیلات ویژه، با بازپرداخت ۱۷ ساله و سود بسیار مناسب اتفاق افتاد. اما در نهایت به دلیل برنامه‌ریزی

در سال ۸۱ حدود پنجاه
میلیون تن سیمان در کشور
نیاز بود که ۳۵ میلیون تن
تولید می‌شد، از آنجایی‌که
سیمان کالای سنگینی است
و حمل آن گران است، امکان
واردات آن وجود ندارد؛
بنابراین، در آن سال بنا به
پیشنهاد مجلس که البته
نماینده کرمان این پیشنهاد را
از سوی اتاق به مجلس برد،
مصوب شد که فضای انگیزشی
برای تولید سیمان ایجاد شود،
این موضوع از طریق اعطای
تسهیلات ویژه، با بازپرداخت
۱۷ ساله و سود بسیار مناسب
اتفاق افتاد. اما در نهایت به
دلیل برنامه‌ریزی نادرست
و عدم پیش‌بینی محدودیت
در این رابطه، باعث شد با
۸۶ میلیون تن تولید سیمان
در سال‌های ۹۲ و ۹۳ مواجه
شویم؛ یعنی ۲۶ میلیون تن
تولید سیمان، اضافه بر نیاز
حال حاضر کشور.



دریافت تسهیلات سوق داده می‌شود و عملاً شرایطی بر بانک‌ها تحمیل می‌شود!!!

مسلماً نمی‌توان از بانک‌ها انتظار معجزه داشت؛ اصول اقتصادی کاملاً مشخص است و وقتی ورودی‌ها و خروجی‌ها بر هم منطبق نباشند، چنین وضعیتی رخ می‌دهد؛ تراز بانک‌ها روز به روز منفی‌تر، نقدینگی بنگاه‌ها دچار اشکال، و بنگاه‌ها با کمبود نقدینگی مواجه می‌شوند. البته بانک‌ها نیز بدون اشکال نیستند؛ چراکه بانک‌ها بخشی از دارایی‌های خود را به دارایی‌های منجمد تبدیل کرده و ملاک و بنگاهداری شده‌اند.

از مجموع موارد عنوان شده در بالا، پنج عامل برای مسئله نقدینگی بنگاه‌ها می‌توان برشمرد:

(۱) عدم شفافیت در تعریف وظایف بانک‌ها؛ وظایف بانک‌ها چیست؟ آیا وظیفه بانک‌ها تأمین نقدینگی بنگاه‌های تولیدی است؟ یا وظیفه تراز مالی دارند؟ چه چیزی باید از بانک مطالبه شود؟

(۲) دستورات اجباری و تحمیلی؛ که از سوی دولت به بانک‌ها اجبار می‌شود و مجموعه فعالان اقتصادی و بنگاه‌ها را امیدوار می‌کنند، اما بانک‌ها به دلایل مختلف، امکان اجرای آن‌ها را ندارند.

(۳) نبودن ساختارهای تأمین مالی مناسب و تبدیل شدن بانک‌ها به مهم‌ترین تأمین‌کننده نقدینگی بنگاه‌ها؛ بیش از ۸۰ درصد نقدینگی بنگاه‌ها توسط بانک‌ها انجام می‌شود.

(۴) عدم کاربرد سیستم حسابداری تورمی در حسابداری‌های کشور؛ یکی از مهم‌ترین مشکلاتی که کم‌تر به آن پرداخته شده است و یکی از مشکلات اصلی تأمین نقدینگی در بنگاه‌ها محسوب می‌شود، در کشوری که حدود پنج دهه تورم دورقمی داشته، هیچ زمانی حسابداری تورمی در بنگاه‌های آن اعمال نشده است. به عنوان مثال، ایران‌ایر با دلار ۷ تومان هواپیما خریده، سالانه تورم شامل این شرکت شده و بلیط آن از ۶۰ تومان به ۲۰۰ هزار تومان افزایش یافته، اما به دلیل استفاده نکردن از حسابداری تورمی، نرخ استهلاک هواپیما با همان قیمت روز اول؛ نرخ دلار ۷ تومان؛ محاسبه می‌شود، عملاً آنچه به عنوان سود احصا می‌شود و بین سهامدار، سازمان مالیاتی و مجموعه‌هایی که باید، تزریق می‌شود، سود حاصل از تورم است. در نتیجه، اگر امروز ایران‌ایر قصد خرید هواپیما با سپرده استهلاکی داشته باشد، حتی یک چرخ آن را نمی‌تواند خریداری کند. یا مثلاً یک کارخانه سیمان در قبل از انقلاب و در سال ۵۴ با دلار ۷ تومان تأسیس شده، تمام این سال‌ها هزینه استهلاک با دلار ۷ تومان محاسبه شده

نادرست و عدم پیش‌بینی محدودیت در این رابطه، باعث شد با ۸۶ میلیون تن تولید سیمان در سال‌های ۹۲ و ۹۳ مواجه شویم؛ یعنی ۲۶ میلیون تن تولید سیمان، اضافه بر نیاز حال حاضر کشور.

مسئله نقدینگی بنگاه‌ها

در بسیاری از کشورهای دنیا با توجه به تعریفی که از نظام مالی وجود دارد، مجموعه‌ای از ساختارهای مالی شکل گرفته و شرکت‌های سرمایه‌گذاری، بانک‌ها و... همچنین بورس در کنار هم، تأمین مالی را انجام می‌دهند و معمولاً درصد کمی از نیاز به نقدینگی را بانک‌ها تأمین می‌کنند؛ در حالی که در ایران به دلیل ضعف ساختار مالی بانک‌ها عمده‌ترین تأمین‌کننده نیاز مالی بنگاه‌ها هستند، چراکه اکنون بیش از ۸۰ درصد نیاز به نقدینگی توسط سیستم بانکی تأمین می‌شود.

این در حالی است که برای بانک‌ها تعریف درستی نیز ارائه نشده است، در ایران بانکی موفق‌تر است که پایان سال، تراز مثبت‌تر و سود بیشتری داشته باشد؛ در طرف دیگر، تولیدی وجود دارد که دچار گرفتاری جدی، فضای غیر شفاف و غیر رقابتی، فرهنگ غیر مولد و کار کارشناسی نشده است و بانک باید برای این تولید تأمین مالی کند.

اگر بانک‌ها در قانون مسئول مستقیم تأمین نقدینگی هستند، چرا مسئله تراز مالی بانک‌ها مدنظر قرار می‌گیرد؟ اگر بانک‌ها وظیفه تأمین مالی دارند، باید میزان اعطای تسهیلات و آنچه در بخش تولید تزریق شده به عنوان کارنامه پایان سال دیده شود و اگر کارنامه بانک‌ها در پایان سال، بر اساس میزان سود و تراز مالی است، چرا تسهیلات دستوری در دستور کار آنان قرار می‌گیرد؟ بانک‌ها باید آزاد باشند و تسهیلات را به بنگاه‌هایی اعطا کنند که درآمد بیش‌تر دارند.

همچنین سود تسهیلاتی که در برخی بخش‌های اقتصادی به بانک‌ها تحمیل می‌شود، کم‌تر از سودی است که به سپرده‌گذار پرداخت می‌شود؛ به عنوان مثال به بانک‌ها تحمیل می‌شود به بخش صادرات تسهیلات با سود ۱۶ درصد پرداخت شود، در حالی که بانک به سپرده‌گذار، ۱۸ درصد سود اسمی می‌دهد و با روش‌های بانکی، تا ۲۴ درصد نیز محاسبه می‌شود.

در چنین شرایطی به یک پارادوکس برمی‌خوریم، زیرا اگر بانک‌ها باید بر اساس عرضه و تقاضا و منابع و مصارف کار کنند، و بر اساس منابع جذب شده و میانگین سود پرداخت شده، تسهیلات پرداخت کنند؛ پس چرا بنگاهداری به سمت بانک‌ها برای

اما برای رفع مشکلات، پیش از هر کاری، بنگاه‌ها ابتدا باید خود را بررسی کنند، کار کارشناسی انجام دهند و شرایط خود را در فضای امروز و سال‌های آتی ببینند؛ و اگر به این جمع‌بندی رسیدند که در درازمدت قدرت تولید، رقابت و حیات ندارند، از همین امروز جلوی ضرر را بگیرند.

بنگاه یک موجود زنده است؛ مگر می‌توان زنده بود و در طول روز نفس نکشید و تغذیه نکرد، استحمام نکرد، دانش نیاموخت؟ بنگاه مجموعه‌ی مرده‌ای نیست که امروز تأسیس شود و انتظار داشت تا ۵۰ سال دیگر نیز همان بماند؛ بلکه هرروز باید به‌روز شود و هرروز در فضای همان روز، خود را نوآوری و نوسازی کند و همراه آنچه در دنیا اتفاق می‌افتد، پیش رود.

همان‌گونه که انسان‌ها می‌میرند، بنگاه‌ها نیز موجودات زنده‌ای هستند که ممکن است بمیرند منقرض شوند؛ و این‌گونه نیست که دلیل ورشکستگی همه بنگاه‌ها عارضه‌های کشور باشد؛ برخی بنگاه‌ها در زمانی به وجود می‌آیند، رشد می‌کنند، به سن بلوغ و پیری می‌رسند و می‌میرند.

منابع مالی به برخی بنگاه‌ها به‌طور مداوم تزریق می‌شود که مثال بزرگ این نوع بنگاه‌ها، ایران‌خودرو و سایپا است. این شرکت‌ها باید خود را رقابتی کنند و به حرکت درآیند، و اگر نمی‌توانند، اجباری وجود ندارد که همه کالاها در کشور تولید شود؛ چراکه برای همیشه نمی‌توان منابع بین نسلی کشور را فروخت، و یا سپرده‌های مردم در بانک‌ها را گرفت و به این بنگاه‌ها تزریق کرد.

بنابراین، بنگاه، مثل یک انسان زنده است و باید خود را با شرایط زمان و مکان وفق دهد و بر اساس رقابت‌پذیر بودن و امکان ادامه‌ی حیات، زنده‌بودن را درک کند و بعد از این درک به سمت نوآوری و خلاقیت و همه آنچه نیاز یک بنگاه زنده و قابل‌رقابت است، برود و این موضوعی است که بنگاه‌ها نه سالانه، ماهانه و هفتگی، بلکه باید روزانه خود را با آن هماهنگ کنند.



و در حال حاضر سپرده‌ی استهلاک این شرکت در مجموع ۲۰ میلیارد تومان است، اما می‌دانیم که هزینه ساخت کارخانه‌ای مثل سیمان به نرخ امروز، ۴۰۰ میلیارد تومان است؛ دلیل اینکه با سپرده ذخیره‌شده از استهلاک، حتی یک‌بیستم این کارخانه را نمی‌توان ساخت، این است که کارخانه سیمان مزبور در تمام این سال‌ها، تورم را به‌عنوان سود محاسبه کرده، بخشی از آن را به سهام‌دار و بخشی نیز به سازمان امور مالیاتی و سایر سازمان‌ها پرداخت کرده است.

بنابراین، این شرکت‌ها بخشی از پولی را که می‌توانستند جایگزین کنند و پشتوانه‌ای برای کارخانه و بنگاه باشد را به‌عنوان سود اعلام و بین ذی‌نفعان تقسیم کرده‌اند و امروز دچار کمبود نقدینگی هستند. درحالی‌که می‌بینیم نقدینگی امروز کشور نسبت به دولت اصلاحات، نزدیک به ۱۵ تا ۲۰ برابر شده و به حدود ۱۲۰۰ هزار میلیارد تومان رسیده، اما از این رقم بسیار زیاد، چیزی در بنگاه‌ها نیست، دلیل این است که از روش حسابداری تورمی در حساب‌های شرکت‌ها استفاده نمی‌شود.

۵) ضعیف شدن بنگاه‌ها در سال‌های تحریم به‌طور مداوم؛ ارزش کالاهای مصرفی، تجهیزات و نیازهای بنگاه‌ها در طول این سال‌ها مرتب با تورم بالا رفته، اما بنگاه‌ها توان سودآوری نداشته‌اند و عملاً از نظر نقدینگی ضعیف هستند.

حال سؤال این است که آیا مسئله با تأمین و تزریق نقدینگی حل می‌شود؟ خیر، در بسیاری از بنگاه‌ها تأمین و تزریق نقدینگی، مشکل را پیچیده‌تر می‌کند؛ چراکه این‌گونه بنگاه‌ها مسیر گذشته را طی می‌کنند و فقط بحران دیرتر نمود پیدا کرده و غیرقابل‌حل‌تر می‌شود؛ بنابراین، باید با کار کارشناسی جدی، بنگاه‌هایی که توان ادامه‌ی رقابت ندارند را متوقف کرد و شرایط را از طریق برخی تمهیدات، تجهیزات، تکنولوژی و تغییرات، برای بنگاه‌هایی مهیا کرد که امکان بازگشت به گردونه رقابت را دارند؛ و بنگاه‌هایی که شرایط مناسبی دارند را نیز تقویت کرد و بهره‌وری را به‌عنوان یک اصل اساسی قرارداد و نهایتاً در این مسیر، نقدینگی را به این بنگاه‌ها تزریق کرد.

الزام روزآمد شدن بنگاه‌های اقتصادی

فضای اقتصادی کشور و فضای کسب‌وکار فضای رقابتی و سالمی نیست، ضمن اینکه در کنار آن اتفاقات نادرستی نیز افتاده است در نتیجه، آنچه در زیرمجموعه آن اتفاق افتاده، ناسالم شده و عملاً فرهنگ رفاه‌طلبی و عافیت‌خواهی بر فرهنگ تلاش‌گری غالب شود.